

جستاری در نارسایی‌های تجربی دانش باستان‌شناسی

دکتر حکمت اله ملا صالحی

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

(از ص ۱۳۳ تا ۱۵۲)

چکیده:

آن طور که اغلب تصور شده، باستان‌شناسی دانش یکدست و واحد با مرزها و منطقه‌های موضوعی شفاف و روش‌شناسی نظری و عملی مشخص و روشنی نیست. مسئله‌های مطرح شده در آن نیز چنین‌اند؛ هم توصیفی و تحلیلی طرح می‌شوند، هم تبیینی و تفسیری ره می‌سپارند. هم، رنگ تفسیر را بر چهره دارند، هم لعاب تأویل را بر تن پوشیده‌اند. تداخل‌ها و داد و ستدهای چند ضلعی و گسترده باستان‌شناسان با عالمان و پژوهشگران رشته‌ها و دانش‌های دیگر اعم از تاریخی و انسانی و اجتماعی و یا طبیعی و حوزه‌های فکری و معرفتی دیگر به ویژه فلسفه و منطق و ریاضیات و فلسفه‌های علم و معرفت‌شناسی، تفکیک و تحدید منطقه‌ها و مرزهای موضوعی و روش‌شناسی دانش باستان‌شناسی را از رشته‌ها و دانش‌های دیگر، سخت پیچیده و دشوار در برخی موارد نیز ناممکن کرده است.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسی، منابع، تجربه، مشاهده، آزمون‌پذیری.

مقدمه :

تیر آرش مسئله‌ها و معماها و گمان‌ها و فرضیه‌های مطرح شده در باستان‌شناسی هر بار که از گمان ذهن اندیشه و قوت بازوی خیال خلاق باستان‌شناسان رهیده و جسته و به هر جا که نشانه رفته و اصابت کرده و فرود آمده، آنجا را مرز و قلمرو موضوعات باستان‌شناختی و حوزه فعالیت‌های عملی و نظری باستان‌شناسان پنداشته و اطلاق کرده‌اند. لذا وقتی که از کاستی‌ها و محدودیت‌ها و موانع تجربی دانش باستان‌شناسی و یا درجه و دامنه مشاهده و آزمون پذیری (testability) منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان سخن می‌گوییم، اینطور نیست که گمان رود می‌توان به آسانی میان دانش باستان‌شناسی و رشته‌ها و دانش‌های دیگر خط کش نهاد و مرزها و منطقه‌های موضوعی و نوع مسئله‌های مطرح شده و همچنین روش‌ها و راهکارهای گزیده و به خدمت گرفته شده در باستان‌شناسی را از قلمرو موضوعی و نوع مسئله‌ها و روش‌شناسی علوم دیگر به دقت از هم تفکیک و مرزبندی کرد و خطوط مرزی یکی را از دیگری به صراحت و صرافت بازشناخت و با اعلام نظر قطعی باستان‌شناسی را در زمره این علم تجربی و تعلیلی و یا آن دانش و معرفت تعقلی و تدلیلی و با آنکه این با آن رشته نقلی و روایی جای داد و به اتفاق آرا رسید و پذیرفت که باستان‌شناسی چنین است و چنان نیست.

تجربه، از جمله مفاهیم رایج و بنیادین نظام دانایی و ذابقه عملگرای دوره جدید است. کار بست‌های وسیع و استفاده‌ها و سوءاستفاده‌های متعدد، گسترده، مکرر و متداول از آن در میان خاص و عام، تفکیک حدود و سطوح معانی فلسفی و علمی و کلامی و ذوقی آن را از معانی عرفی و عامیانه، دشوار و پیچیده کرده است.

متفکران و عالمان دوره جدید نیز آنقدر مفهوم تجربه را در مباحث نظری و مطالعات و مشاهدات عملی خود بسط داده و استفاده‌های متعدد و متفاوت از آن کرده و وصف‌ها و تحلیل‌ها و داوری‌های متناقض از آن ارائه داده و تعاریف نظری و عملی ریز و درشت در معرفی و فهم ماهیت و معنای آن پیشنهاد کرده‌اند که به سختی می‌توان به یک تعریف جامع که مورد اتفاق نظر همگان واقع شود از مفهوم تجربه دست یافت. اهل

ذوق و هنر و زیبایی نیز از مفهوم تجربه همان معنایی را افاده نکرده‌اند که محافل فلسفی و معرفت‌شناختی و حوزه‌های دانش و پژوهش و با عالمان رشته‌های تجربی مشرب دوره جدید که حیثیت علمی و وثاقت معرفتی و حقیقت‌مدعبات و صدق نتایج علمی و حقیقت‌دستاوردهای عملی خود را در تجربه و کاریست و داریست روش‌های تجربی جسته و یافته و سعی کرده‌اند از نردبان تجربه به بام معرفت برسوند و به حقیقت دست یابند.

زبان، ادبیات و منابع ذوقی و کلامی و فلسفی و علمی و انتقادی و معرفتی روزگار ما مشحون از ترکیبات، مشتقات و مفاهیم و اصطلاحاتی است که مبین تنیدگی ژرف و استوارشان با مفهوم بنیادین، کلیدی و پر رونق و رایج تجربه است. مفاهیم و ترکیباتی همانند تجربه امر قدسی، تجربه دینی، شهودی، باطنی، اشراقی، عرفانی، روحانی، معنوی، ذوقی، هنری، زیباشناختی یا علمی و عملی و فکری و فرهنگی و تاریخی و سیاسی و اجتماعی و یا مفاهیم و ترکیباتی از سنخ تجربه‌های ماورایی، متافیزیکی، آنسویی، فراتاریخی و فرا زمانی و شمار متعدد و موارد مشابه دیگر همه مؤید این واقعیت‌اند که تا چه میزان مفهوم تجربه در فرهنگ، زندگی، ذهنیت، اندیشه، آگاهی، روان، رفتار و کنش‌های انسانی ما رخنه کرده و حضور فعال داشته و تا چه حد نیز در لایه‌های درونی‌تر ضمیر ما نشست و نفوذ کرده و وارد سفره‌های زیرین آگاهی بشری ما شده و بر آن سایه افکنده است.

همه نظریه‌های معرفت دوره جدید به طریقی با مسئله تجربه درگیر شده‌اند. تفاوت معرفت و منظر متفکران و عالمان دوره جدید از مفهوم تجربه و معانی‌ای که متفکران جوامع سنتی و کلاسیک از آن افاده می‌کرده‌اند بسیار جدی و عمیق است. تجربه در نظام دانایی دوره جدید به تعبیر فوکو (B. Smart. 1985, 1988: دریفوس و رابینو، صص ۱۱۷-۸۱) تماشاگرانه است، حال آنکه در نظام دانایی کلاسیک، بازیگرانه است.

ظهور پدیده باستان‌شناسی و یا به مفهوم دقیق و جامع‌تر هلنی تبار و باستانی آن آرکئولوژی، به مثابه نوعی رویکرد در سده‌های آغاز رنسانس در اروپای باختری و سپس

به صورت دانش و روش پژوهش و ابزار شناخت جدید دانشگاهی نیز مولود همین ذائقه عملگرا و تجربت اندیشه نظام فکری و معرفتی نماشاکر و بصری محور مدرنیته بوده است. البته از مفهوم آرکئولوژی در میان اهل فلسفه خاصه فوکو (M.Foucault, 1973) معانی جامع و فلسفی تر نیز افاده شده که متفاوت از معنای علمی آن است. در نوشتار حاضر، آرکئولوژی (باستان‌شناسی) به معنای علمی و آکادمیک (دانشگاهی) آن مورد نظر است. مراد از مفهوم تجربه نیز معنای علمی آن است نه کلامی و ذوقی و عملی و عرفی آن. تجربه به مفهوم علمی آن، هم مشاهده را شامل می‌شود هم آزمون راه، هم با طرح مسئله‌ها و فرضیه‌های مشخص و اصولی و درست طراحی شده آغاز می‌گردد، هم با پا و عصای راهکارها و روش‌های درست گزیده و به خدمت گرفته شده، ره می‌سپارد. هم متکی بر عینیت است، هم مبتنی بر تکرار. هم بر تعمیم نظر دارد، هم اثبات و ابطال تجربی فرضیات.

تاریخ اندیشه و پژوهش‌های باستان‌شناختی در روزگار ما با توسعه و بسط تجربی آن مناسبت عمیق و ربط وثیق داشته است. منابع و شواهد مادی مورد مطالعه باستان‌شناسان ماهیتاً تجربی‌تر از متن، ادبیات و منابع زبانی و تاریخی که خصلتی روایی و نقلی دارند، هستند. همین ساختار و بافتار آشفته و مخدوش و به هم ریخته و تجزیه شده مادی و غیرروایی منابع و شواهد باستان‌شناختی، دلیل موجهی بوده تا آنکه باستان‌شناسان، مرحله به مرحله، مصمم و پرشتاب‌تر از پیش، رو به سوی قبله علوم تجربی آورده و داد و ستدها و همکاری‌های چند ضلعی و گسترده‌ای را با این رشته‌ها آغاز کرده و از دستاوردها و سرمشق‌های پژوهشی آنها بهره‌های فراوان ببرند. باستان‌شناسان جدید المشرّب حتی یک گام آنسوتر رفته و باستان‌شناسی را دانشی تجربی تعریف کرده و از خانواده علوم طبیعی بر شمرده‌اند. (L.Binford, 1983)

حجم عظیم منابع و شواهد مادی و اطلاعات و معلومات بی‌سابقه‌ای را که باستان‌شناسان با کلنگ و دلو باستان‌شناسی در همین دو سده اخیر از لایه‌ها و دوره‌های تاریخی و پیش از تاریخی و بقایای فرهنگ‌ها و جوامع مفقود گذشته کاویده و کشف و

گردآوری و داوری کرده و افق‌ها و مناظر و معارفی را که از چگونگی فرآیند و مراحل تاریخی شدن و حضور تاریخ‌مند بشر به روی خاص و عام گشوده‌اند، بی‌تردید بدون وساطت مطالعات عملی و دخالت و مشارکت مشاهدات میدانی و استفاده و استخدام روش‌های تجربی و داد و ستد و همکاری‌های چند سویه و گسترده باستان‌شناسی با رشته‌ها و دانش‌های تجربی تر امکان‌پذیر نبوده و نمی‌توانسته متحقق شود. جالب توجه آنکه به موازات کشف و آشکار شدن تدریجی ظرفیت‌های عملی و بسط و فراختر شدن مرحله به مرحله قابلیت‌های تجربی منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان و پیچیده و دقیق و عمیق و وثیق‌تر شدن قلمرو مشاهدات باستان‌شناسی، کاستی‌ها و محدودیت‌ها و موانع تجربی بر سر راه باستان‌شناسان و ناکمی‌های معرفتی آنها را نیز جدی‌تر احساس کرده و پذیرفته‌ایم. ماهیت پارادوکسال و تناقض‌گونه باستان‌شناسی به تجربه‌پذیری و تجربه‌گریزی منابع آن محدود نمی‌شود. رابطه پیچیده میان سورژه و ابرژه یعنی شناسنده و موضوع شناخت، ارزش و دانش و امر بومی و جهانی را نیز در بر می‌گیرد.

مراحل نخستین، ابتدایی و خام و ناآزموده‌تر رویکردها و تمایلات آرکئولوژیک به گذشته، باکنش‌ها و انگیزه‌های ذوقی و تجربی به مفهوم عرفی آن در فضای سبز و مرطوب فرهنگ و اندیشه و عقلانیت و ارزش‌ها و تحولات عصر رنسانس در منطقه غربی تاریخ، افتتاح شد. از آن هنگام تا فضای مه‌آلود و منقلب و ملتهب پسامدرنیستی و جامعه و جهان موج خیز و توفانی دهه‌های اخیر، نزدیک به پنج سده سپری شده است. آن باستان‌شناسی ذوقی و عرفی و اشرافی و اروپایی و ملی و منطقه‌ای ویسته، اینک در هیأت و کسوت دانشی پیچیده و سخت منقلب و متحول و باز و جهانی، در آمده و مدعی است که هم مسئله‌هایش تجربه‌پذیرند، هم فرضیاتش آزمون و ابطال‌پذیر. هم موضوعات مورد مطالعه‌اش مستعد تجربیت‌اند، هم شواهد مادی الکن و آشفته و مخدوش‌اش منبع اطلاعات و معلومات استخراج و استحصال شده با کلنگ و دلو باستان‌شناسی در میدان مشاهده و عمل. هر چند همه باستان‌شناسان خصوصاً باستان‌شناسان نسبی‌نگر و تفسیری مشرب متأثر از فضای شناور و سیال پسامدرنیستی، به

دیده تردید به چنین مدعیاتی نگریسته و سعی ورزیده‌اند از منظری انتقادی‌تر درباره ظرفیت‌ها و قابلیت‌های تجربی دانش باستان‌شناسی داوری کرده و محدودیت‌ها و موانع بر سر راه باستان‌شناسان را در میدان عمل و نظر مد نظر داشته و ناکامی‌های معرفتی آنها را نیز در نقدها و تحلیل‌های خود جدی‌تر مورد توجه قرار دهند. لیکن باستان‌شناسان جدید المشرّب اثبات‌گرا و تجریت‌اندیش و سیستمی‌نگر و روند محور هر چند که نه به یک لحن و نحو لکن همه خوش بینانه بر ظرفیت‌های تجربی و قابلیت‌های معرفتی و جنبه‌های علمی باستان‌شناسی مهر تأیید نهاده و کمتر بر کاستی‌های تجربی و ناکامی‌های معرفتی آن انگشت تأکید گذاشته‌اند. واقعیت این است که باستان‌شناسی از جمله دانش‌هایی است که همچنان در کشمکش میان عناصر ظاهراً متعارض دانش و ارزش، محدودیت و قابلیت، گردآوری و داوری، امر ذهنی و عینی، بومی و جهانی یا ملی و فراملی دست و پنجه می‌فشارد.

مسئله تحدید حدود تجربه در باستان‌شناسی و قابلیت و محدودیت تجربه‌پذیری منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان چیزی نیست که با همسویی با این مشرب و یا مخالفت با آن گرایش بتوان به یک راه حل نهایی دست یافت و گشودن مواد، مصالح و عناصر تشکیل دهنده معماری دیدالی و چندگون باستان‌شناسی علیرغم مرزهای نامشخص موضوعی و روش شناختی و معرفتی آن، آسان‌تر می‌تواند نارسایی‌های تجربی و موانع موجود بر سر راه باستان‌شناسی را در دستیابی به اهداف خود آشکار کند. اساساً وقتی بحث حدود و محدودیت‌های تجربی باستان‌شناسی را دامن می‌زنیم، با شمار متعددی از مسئله‌های نظری ریز و درشت مواجه می‌شویم که تا حدود و ثنور آنها مشخص نشده و پاسخی برای‌شان نیافته‌ایم، بحث میزان یا حدود تجربی دانش باستان‌شناسی و درجه و دامنه مشاهده و آزمون پذیری منابع و شواهد مورد مطالعه باستان‌شناسان، سرانجام مطمئن و شفاف‌ی را به دنبال نخواهد آورد.

مسئله پیچیده امر عینی (objective) و ذهنی (subjective) یا عینیت (objectivity) و ذهنیت (subjectivity)، حدود نظر و عمل، گذشتگی (pastness) منابع و شرایط اکنون

باستان‌شناس، زبان و کنش‌های کلامی و کاربردست‌های مفهومی عصری و حدود و قاعده و قالب مفهوم‌سازی در باستان‌شناسی و معضل ماده‌های خاموش و مخدوش مورد مطالعه باستان‌شناسان و مسئله‌ها و موضوعات و مقولات متعدد و دیگر مادی که اصولی و درست نقد و تحلیل نشده‌اند، آگاهی و فهم ما از حدود تجربه و محدودیت‌های تجربی باستان‌شناسی همچنان ناقص و محدود خواهد ماند.

به راستی باستان‌شناسان به دنبال چه می‌گردند؟ آنها اطلاعات و آگاهی‌های خود را از چه نوع منابع و مأخذ و یا چه سنخ شواهدی استخراج کرده و بر می‌کشند؟ قابلیت معرفتی این منابع یا شواهد مورد مطالعه چگونه است؟ تا چه حد می‌توان به صدق مدعیات باستان‌شناسان و وثاقت معرفت و منتظری که آنها از گذشته آدمی به روی خاص و عام گشوده‌اند، اعتماد ورزید؟ با چه عیاری می‌توان نتایج مشاهدات و مطالعات آنها را محک زد؟ و یا به تعبیر فوکو و پرسش‌های بنیادین او، اساساً این باستان‌شناسی چه دستاوردی می‌تواند داشته باشد که توصیف‌ها (رشته‌های توصیفی) نمی‌توانند داشته باشند؟ و خلاصه کلام آنکه نتیجه و ثمره این همه تلاش طاقت فرسا چیست؟ (M. Foucault, 1969, 1987) و مسئله‌ها و موضوعات خرد و کلان نظری مهم دیگر از این دست، ربط وثیق با مسئله حدود تجربه و محدودیت‌ها و حدود تجربی دانش باستان‌شناسی داشته و طی دهه‌های اخیر در محافل فکری و مجامع باستان‌شناسی غرب مشتاقانه دنبال شده و مورد توجه جدی نیز قرار گرفته است.

(I: Hodder 2001, et al, R.W Proucel and Hodder 1999, et al)

۱- به لحاظ موضوع‌شناسی (thematology) یعنی نوع منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان؟

۲- به لحاظ روش شناختی یا نوع روش‌ها و مدل‌های پژوهشی گزیده شده در باستان‌شناسی؟

۳- نوع رابطه میان ذهن شناسنده (subject) و موضوع شناخت (object) و یا به تعبیر متفکران مسلمان عالم و معلوم. در نوشتار حاضر به محدودیت‌های تجربی دانش

باستان‌شناسی به لحاظ موضوع شناختی پرداخته شده است. کاستیهای تجربی باستان‌شناختی به لحاظ روش شناختی و روابط پیچیده میان فاعل شناسنده و موضوع شناخت، مثنوی مطول و فوق‌العاده مهم دیگری است بیرون از حیطه مباحث حاضر. بحث را با نقد و تحلیل نوع موضوع و منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان یا به لحاظ موضوع شناختی پی می‌گیریم:

۱- موضوع‌شناسی و محدودیت‌های تجربی باستان‌شناختی؛

وقتی بحث محدودیت‌های تجربی باستان‌شناسی را دامن می‌زنیم، مراد ما مقایسه این منابع با موضوعات مورد مطالعه دانش‌هایی است که از ظرفیت تجربی بالایی برخوردارند. علوم طبیعی یا تجربی (empirical sciences) از جمله علمی هستند که ایزه‌های آنها از ظرفیت تجربی بالایی بهره دارند.

اگر می‌خواستیم منابع باستان‌شناسی را به لحاظ ظرفیت‌ها و قابلیت‌های تجربی، نقد، تحلیل و داوری کنیم، آنگاه عنان مقایسه را می‌بایست معطوف به دانش‌های نقلی و روایی و یا عقلی و تدلیلی کرده و موضوع را از این منظر پی می‌گرفتیم.

در این که منابع باستان‌شناسی (archaeological sources) به ویژه آن بخش که اصطلاحاً شواهد و بقایای مادی تلقی شده‌اند، تجربی و یا به مفهوم دقیق‌تر، مشاهده پذیرتر (observable) از یک متن تاریخی یا روایی هستند، تردید نیست؛ لکن وقتی همین منابع اعم از داده‌های مشهود (observable data) و بوده‌های مفقود (facts lost) با منابع و ایزه‌های مورد مطالعه عالمان طبیعت مقایسه می‌شوند، متوجه می‌شویم باستان‌شناسان با چه دشواریها و موانع جدی بر سر راه و محدودیت‌های تجربی منابع مورد مطالعه و ناکامی‌های معرفتی مواجه بوده و با چه معضلاتی دست و پنجه فشرده‌اند. اتفاقی نیست که پاره مهمی از پیکره مباحث نظری و نقدها و تحلیل‌های معرفت‌شناختی باستان‌شناسی طی دهه‌های اخیر پیرامون موضوع‌شناسی و نوع منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان دنبال شده است.

موضوع از مسلمات هر رشته علمی و حوزه فکری و معرفتی است. اصولاً هیچ

شکلی از تفکر بدون موضوع، قابل تصور نیست. چنانکه گفته‌اند آگاهی یا شناخت، همان آگاهی و شناخت از چیزی است. البته ممکن است گفته شود دانش‌های به اصطلاح محض و انتزاعی همانند منطق و ریاضیات از جمله علوم فاقد موضوع هستند. در پاسخ می‌توان گفت در این علوم مسئله‌ها برکرسی موضوع نشسته‌اند؛ نه آن که آنها فی نفسه فاقد موضوع بوده باشند. در وصف اهمیت موضوع، بحث‌ها و مناقشه‌های فراوانی میان متفکران سلف و خلف در گرفته است. بسیاری از دانش‌ها هم نامشان از موضوعاتشان اخذ و استخراج شده، هم آن که وصف و تعریفی که از آنها پیشنهاد و ارائه کرده‌اند در اغلب موارد برگرفته از نوع موضوعات و منابع مورد مطالعه آن علوم بوده است.

واژه مرکب هلنی تبار آرکئولوژی که به فارسی باستان‌شناسی برگردانده شده از جمله مفاهیمی است که هم تعریف موضوعش در آن مندرج است، هم معنای محمولش در آن مندمج؛ به این معنا که آرکئولوژی یعنی دانش «آرخه» (arche) و «لوگوس» (logos) به کمک میانجی و واسطه موضوعات و منابعی که آثار مادی (archaia) یا اعیان و اعراض و اجساد و اجسام به جای مانده از گذشته آدمی بوده و یا آنکه به طریقی به او مربوط و متعلق و منتسب هستند.

با توجه به این واقعیت که در باستان‌شناسی «آرخه»ها (archai) یعنی سرآغازها، سرچشمه‌ها، خاستگاه‌ها، مفقود و متروک هستند، باستان‌شناسان از یک سو با «آرخه‌های مفقود» (lost archai) و از دیگر سو با کنش‌ها و رفتارها و رویدادهای فسیل شده و سنگواره‌های متوقف و مسکوت و منجمد و یا علت‌ها و دلیل‌ها و انگیزه‌ها و ادراکات یعنی «لوگوس‌های مفقود» (lost logoi) می‌بایست دست و پنجه بفشارند.

(W.Davis 1992: 334-47)

دشواری، موانع و پیچیدگی‌های ورود به منطقه‌های نامرئی و ظلمات نایافته‌های باستان‌شناسی با عصای شکسته مشاهده اعیان و اعراض خاموش و اجساد و اجسام متفرق و مسکوت و مخدوش و مدفون و ناقص و استخراج و گردآوری اطلاعات و

استحصالی معرفت و داوری منابع مورد مطالعه برای باستان شناسانی که آگاهی نظری عمیق و فهم فلسفی وثیق تر از ماهیت دانش خود ندارند، قابل تصور نیست.

جراحی، آناتومی و یا به مفهوم دقیق تر شکستن شالوده (deconstruction) این منابع (sources) یا موضوعات و اشیاء (objects) مورد مطالعه باستان شناسان به لحاظ نظری حائز اهمیت بسیار بوده و در نقد و تحلیل اصولی و دستیابی به معرفت و منظری شفاف تر از کاستی های تجربی دانش باستان شناسی می تواند مؤثر واقع شود. تصور می کنم بی مناسبت نیست یک بار دیگر به یکی از همان پرسش های کلیدی که در آغاز بحث مطرح کردیم اشاره شود؛ برآستی منابع باستان شناختی از چه سنخ منابع بوده و باستان شناسان اطلاعات و آگاهی های خود را از گذشته از بیکر چه نوع موضوعاتی استخراج کرده و گرد می آورند؟

همانگونه که در مقدمه مقاله یادآور شدیم، تفکیک و تحدید دقیق و شفاف مرزها و منطقه های موضوعی باستان شناختی از مرزها و منطقه های موضوعی علوم دیگر چندان آسان نبوده و در پاره ای موارد اساساً ممکن نیست. علیرغم دشواری های بر سر راه می توان تصویری از حدود و تعریفی از پاره ای ویژگی های بنیادین موضوعات و منابع مورد مطالعه باستان شناسان که مبین نارسایی های تجربی باستان شناختی و مؤید محدودیت مشاهده و آزمون پذیری منابع آنهاست، ارائه داد.

تأملی در پاره ای ویژگی های منابع باستان شناختی

الف: گسیختگی و شقاق یا دوپارگی و شکاف (Dichotomy)

گسست موضوعی، دوپارگی منابع باستان شناختی از جمله مواردی است که بر حدود و درجه و دامنه تجربی مطالعات باستان شناختی تأثیر جدی می نهد. معضل گسیختگی و شقاق موضوعی به منابع باستان شناختی محدود نمی شود. همه رشته ها و دانش های تاریخی با چنین معضلی روبرو می اند؛ لکن در باستان شناسی مسئله، به غایت پیچیده، دشوار و سرگیجه آورتر از رشته ها و دانش های دیگر است. تا پیش از نیمه

سده بیست، باستان‌شناسان آگاهی انتقادی و تحلیلی‌تر از ماهیت منابع مورد مطالعه خود و حدود یا درجه و دامنه تجربه‌پذیری آنها نداشتند. آن باستان‌شناسی خام و رام و خوش‌بینانه سده نوزده و دهه‌های میانی سده بیست (D.L. Clarke 1973, 47: 6-18) در برابر توفان نقدها و تحلیل‌ها و مباحث نظری و معرفت‌شناختی دهه‌های شصت به بعد اینک در فضای شناور، منقلب و متحول اندیشه‌های پسا مدرنیستی توان مقاومت را از کف داده و جای خود را به مباحث انتقادی‌تر و تحلیل‌ها و داوری‌های معرفت‌کاو و فلسفی‌تر درباره ماهیت باستان‌شناسی - این که به درستی چه هست و چه نیست - داده است. (Ian. Hodder et al 2001, Hodder et al)

اصولاً در باستان‌شناسی، باستان‌شناسان با معضل دو نوع گسست رویاروند که هر دو قابلیت تجربی دانش باستان‌شناسی را محدود و در پاره‌ای موارد، مسدود می‌کند. دو پارگی موضوعی یا گسیختگی منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان همه اضلاع گسست را در باستان‌شناسی در بر نمی‌گیرد. نوع دیگری از گسست نیز در باستان‌شناسی همانگونه که در همه رشته‌ها و دانش‌های تاریخی وجود دارد که به نوع و پیچیدگی رابطه میان سوژه (شناسنده) و ابژه (موضوع شناخت) و مسئله گذشته و اکنون در مطالعه باستان‌شناسی، مرتبط می‌شود.

باستان‌شناسان در مسیر مطالعه و مشاهدات خود با ورطه‌های عبورناپذیر و مفاک‌های به غایت ژرفی رویاروی‌اند که با هیچ شکلی از تجربه به مفهوم علمی و اثبات‌گرایانه آن پرشدنی نیست. منابع باستان‌شناختی و موضوعات مورد مطالعه باستان‌شناسان هم به لحاظ بافتاری (contextual) و هم ساختاری (structural) دوپاره و شقه شده هستند. شواهد، قراین، بقایای به اصطلاح مادی باستان‌شناختی که اعیان و اعراض و اجساد و اجسام متفرق و مثله و مخدوش و خاموش و ناقص را شامل می‌شوند، وقتی از چرخه حیات فرهنگی شان خارج شده و به دور افکنده می‌شوند، فاصله و فراق جدی میان آنها و فرهنگی که در آن به مثابه یک واقعیت یا عنصر فعال و نقشمند بر صحنه بازی حضور داشته‌اند، افکنده می‌شود. آن ضرورت‌ها، نیازها،

نسبت‌ها، انگیزه‌ها، قصدها، اندیشه‌ها، خردها، ذوق‌ها، ذائقه‌ها یا عاملان و فاعلانی که این پیکره‌های مادی را از ماده خام طبیعی به صورت ماده معنادار (meaningful) و نیت‌مند (intentional) پدید آورده‌اند، در باستان‌شناسی غایب‌اند و نامشهود و نایافته و نامرئی و مفقود و منقرض. این منطقه‌های مشهود و مکشوف و عالم یافته‌های مادی ناقص نیز در واقع رویدادهای منجمد و متوقف شده و غیر فعال و یا ایستا (L.Binford et al 1942) و یا فرهنگ مرده به تعبیر ابگرس (J.Malina, et al, 1990, 106-7) هستند که بافتار و ساختار مادی آنها نیز در هم ریخته و آشوبناک و متفرق و نامنسجم بوده و در فرآیند تغییر شکل‌پذیری پس از خروج از چرخه حیات فرهنگی به مرور زمان بی‌صورت و سیرت شده (M.Schiffer 1927, 1976) و نیاز به هویت بخشی (identification) و بازسازی‌های عملی جدی دارند. از این منظر، باستان‌شناسان به لحاظ موضوعی با دو منطقه و جغرافیای موضوعی مشهود و نامشهود، مرئی و نامرئی و یا به تعبیر دیگر، داده‌های مشهود (observable data) و بوده‌های مفقود (lost facts) رویاروی‌اند. این داده‌های مشهود، ابژه‌ها (objects) یا امور واقع واقعی (factual facts) باستان‌شناسی نیستند. فاکت‌ها یا امور واقع باستان‌شناسی، منطقه‌های نامرئی و بوده‌های مفقودی (lost fact) هستند که آنها را نه در غربال مشاهدات باستان‌شناسی می‌توان نهاد و نه آن‌که در بوتۀ آزمون‌های علمی، آزمون کرد.

گذشتگی (pastness) منابع و شواهد باستان‌شناختی و مرور زمان، به ایستایی، انجماد، تغییر شکل‌پذیری، نقص، کاهش تدریجی اطلاعات و همچنین نارسایی تجربی یعنی مشاهده ناپذیری آنها افزوده و شرایط را برای مطالعه علمی باستان‌شناسان از منابع مورد مطالعه خود دشوارتر و موانع و محدودیت‌های تجربی را بر سر راه آنها بیشتر می‌کند. در واقع، باستان‌شناسان ناگزیرند در جستجو و درصدد بازسازی ذهنی و مفهومی کنش‌ها، رفتارها، رابطه‌ها، نقش‌ها، نیت‌ها، قصدها، انگیزه‌ها و اندیشه‌هایی برآیند که فی‌نفسه مفقودند و منقرض. شواهد مادی مورد مطالعه آنها فاقد حرکت و حیات بوده و از کارکرد و معنای واقعی خود خارج و به در شده‌اند. (E.Neustupny,

(1993: 69) محدودیت‌ها و موانع تجربی دانش باستان‌شناسی به دو پارگی و گسیست موضوعی منابع و شواهد مورد مطالعه باستان‌شناسان پسندیده نمی‌شود بلکه نقص موضوعی نیز از جمله موانع دیگر نهاده شده بر سر راه باستان‌شناسان است که نارسایی تجربی باستان‌شناسی را به طریقی دیگر دامن می‌زند.

ب: نقص، کاستی (Inadequacy) منابع باستان‌شناسی: این موانع در دو پارگی و گسیختگی، صمت و انجامد، تفرق و سنگوارگی از جمله ابعاد دیگر نقص منابع باستان‌شناختی است که بر نارسایی‌های تجربی آن تأثیر جدی می‌نهد. لکن مراد ما از نقص و نارسایی موضوع و منابع مورد مطالعه در باستان‌شناسی صرفاً جنبه‌های مادی، صوری یا مورفولوژیک منابع نیست. لایه‌های معنایی و ظرفیت معرفتی را نیز در بر می‌گیرد. منابع باستان‌شناختی ماده‌های فرهنگی (cultural material) فرهنگی به در و به دور افکنده شده از چرخه‌های فرهنگی هستند. آنها پس از خروج به مرور زمان در فرآیند تغییر شکل پذیری (Processes of transformation) به تعبیر فیشر دستخوش استحاله (یا کاهش) اطلاعاتی، معنایی و معرفتی می‌شوند. این نوع تغییر شکل‌پذیری را نستپی، نوعی تغییر شکل‌پذیری معکوس اطلاق کرده است. (E. Neustuphy, 1993: 1-7) ورود عملی به منطقه معنای مفقود و برکشیدن اطلاعات از اجزاء متفرق و ناقص ماده‌های فرهنگی، اغلب دشوار و بازسازی تجربی آنها نیز ناممکن است. باستان‌شناسان علیرغم دست و پنجه فشردن با حجم‌ها و ماده‌های صامت و منابع مرده این پیش‌فرض را پذیرفته‌اند که فرهنگ‌ها، جهانی به هم تنیده از کنش‌ها و رفتارها و تار و شبکه‌های از رابطه‌ها و برهم‌کنش‌ها و نظام‌های تبدالی از ارزش‌ها و قاعده‌ها و قالب‌ها و هنجارهاست. بدیهی است که هیچ فرهنگی، هیچ جامعه و جمعیتی، تنها در پیکر مادی‌اش متعین نیست. همانگونه که همه نیت‌ها و انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و کنش‌های فکری و تمایلات ذوقی و حیات روحی و تجربیات وجودی آدمیان، تعین بیرونی نمی‌پذیرد، فرهنگ‌ها نیز چنین‌اند. همه

کشش‌ها و رفتارها و رابطه‌های فرهنگی و اجتماعی جمعیت‌های بشری در هر دوره و هر جاکه زیسته‌اند تعیین و تشکل و صورت مادی پذیرفته و نمود بیرونی نیافته‌اند. این کنش‌ها و کردارها و رابطه‌ها و انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و نیت‌ها همیشه با چهره رویدادها، پدیدارها و واقعیت‌های عینی بر صحنه بازی ظاهر نمی‌شوند. آن بخش نیز که تشکل و تعیین مادی پذیرفته و به صورت بقایای مادی در بستر لایه‌های به هم فشرده باستانشناختی یا به شکل مکان‌ها و محوطه‌های باستانی و منابع و شواهد مادی، جراحی و کشف باستان‌شناسانه نمی‌شوند، یا سخت ناقص، آسیب دیده و تجزیه شده و به هم ریخته یافته می‌شوند، دست خوش استحاله‌های (E. Neustuphy, 1993, 24-5, 476) جدی شده‌اند.

پ) صمت (muteness):

آنچه که اصطلاحاً گفتمان باستان‌شناختی (archaeological discourse) اطلاق شده است، مراد گفتمان یا گفتگوی زنده (دیالوگ) مستقیم با گذشته نیست. شواهد باستان‌شناختی، شبه واقعیت‌های (quasi facts) الکن و خاموش هستند. به دیگر سخن آنها چیزی از هویت خود را بر ما آشکار نمی‌کنند؛ به ما نمی‌گویند چه هستند و چه نیستند. علی‌رغم آنکه آثار و بقایای مادی‌اند و اجساد و اجسام و ملموس‌تر از متن و منابع زبانی، لکن صراحت و گویایی متن را ندارند. به همین دلیل نیز بیش از آنکه کنجکاوی خرد و اندیشه ما را تحریک کنند. قوه تخیل ما را به صحنه بازی فرامی‌خوانند، این امر، اغلب سوءاستفاده‌ها، تعبیرهای ناراست و ارائه تصویرهای موهوم و غیر واقعی بسیار را از شواهد باستان‌شناختی به دنبال داشته است.

صمت و لکنت شواهد مادی باستان‌شناختی که نهایتاً پدیدارهای سنگواره شده فرهنگی و یا آنکه مربوط به آن هستند، یک معضل اساسی در مطالعات باستان‌شناسی است. عالمان طبیعت در مطالعه ماده‌های خام طبیعی با چنین معضلی مواجه نمی‌شوند؛ ماده‌های خام طبیعی اغلب یا مشاهده و آزمون مستقیم به صورت امور واقع

واقعی (factual facts) مطالعه و توصیف می‌شوند. در باستان‌شناسی امور واقع واقعی یا عاملان و فاعلان و رویدادهای زنده و پدیدارهای پویا و گویا و فعال غایب و مفقودند. امر واقع در باستان‌شناسی، سنگواره‌های رفتاری و بقایای منجمد گذشته فرهنگی و ماده‌های خامش و اجساد و اجسام صامت‌اند. این ماده‌های خاموش فرهنگی بی‌نام و هویت و بی‌حرکت و حیات هستند. معناها نیز در آنها آشکار و گویا نیست. در مشاهده مستقیم هیچ شکلی از کنش‌ها، رفتارها، رابطه‌ها و رویدادها در باستان‌شناسی ممکن نبوده و باستان‌شناسان از این منظر تا آنجا که با شواهد گذشته درگیراند، دستشان از مطالعه پدیدارهای زنده و فعال فرهنگی و رویدادهای واقعی کوتاه است.

زمینه‌ها، الگوها و پدیدارهای زنده فعال و پویا و گویای فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های اکنون که به طور مستقیم مشاهده‌پذیر هستند برای باستان‌شناسان اغلب به مثابه شواهد مکمل به منظور توصیف بیرونی و درونی مطمئن و اصولی ترزمینه‌ها و الگوهای مرده و یا شبه پدیدارهای (epiphenomena) باستان‌شناختی مورد مطالعه قرار گرفته است.

خاموشی و لکنت شواهد باستان‌شناختی برای باستان‌شناسان نه تنها مایوس‌کننده نبوده بلکه آن‌ها را در جستن و یافتن و استفاده و استخدام راهکارهای نظری و عملی مطمئن‌تر در گشودن رابطه و گفت‌وگو با گذشته و دستیابی به معرفت و منظری ملموس‌تر از منابع مادی مورد مطالعه مصمم‌تر کرده است. (Ian Hodder, et al, 2005) به هر رو صمت یا خاموشی از جمله موانع مهم بر سر راه باستان‌شناسان در فرایند پیچیده مشاهدات و مطالعات نظری و عملی باستان‌شناسی است. شبه واقعیت‌ها و شبه پدیدارهای منجمد و خاموش باستان‌شناسی وقتی با پدیدارهای زنده، پویا و گویای قوم‌شناسی و یا منابع زبانی مقایسه می‌شوند، لکنت و ایستایی آنها را آشکارتر احساس کرده و نارسایی‌های تجربی‌شان را با واقع‌بینی بیشتر پذیرفته‌ایم. وقتی سخن از گفت‌وگو به مفهوم باستان‌شناختی به میان می‌آید مراد گفت‌وگو به مفهوم مجازی، غیر مستقیم و عمیقاً ذهنی است. البته نوع دیگری از گفت‌وگو نیز در باستان‌شناسی وجود دارد که

مربوط می‌گردد به رابطه‌ای که باستان‌شناسان با مخاطبان عصر خود برقرار می‌کنند. در نوشتار حاضر مراد ما از مفهوم گفت‌وگو به معنای اخیر نیست.

باستان‌شناسان برای گویا کردن شواهد باستان‌شناختی و فراگذشتن از کاستی‌ها و نارسایی‌های تجربی منابع مورد مطالعه خود ناگزیرند دست به مفهوم سازی‌ها و نام‌گذاری‌های گسترده عصری زده و از مکمل‌های توصیفی و ابزارها و فنون ظریف، حساس، پیشرفته و پیچیده استفاده برده و دست به مشابه سازی‌ها و بازسازی‌های حجمی و تصویری رایانه‌ای و غیر رایانه‌ای ریز و درشت بسیار در ارائه تصویری گویاتر از گذشته و منابع مورد مطالعه خود بزنند.

(ت) مقوله زمان و بُعد مکانی شواهد باستان‌شناختی (spatial, temporal aspect) و تأثیرشان بر مشاهده‌پذیری و محدود کردن تجربه در مطالعات باستان‌شناختی:

منابع باستان‌شناختی متشکل از سه عنصر بنیادین ماده، مکان و مقوله زمان به لحاظ تجربی هستند. مراد از ماده در باستان‌شناسی، ماده‌ها و بقایای فرهنگی؛ یعنی، آثار (ta) archaea یا شواهدی که اصطلاحاً فرهنگ مادی اطلاق شده‌اند، را شامل می‌شوند. مراد از مفهوم مکان در باستان‌شناسی نیز مکان و محوطه‌های فرهنگی شده و یا مرتبط با آنهاست و مراد از مفهوم زمان در باستان‌شناسی به معنای محوری آن، زمان گذشته است. متغیرهای زمانی «اکنون»، در باستان‌شناسی نقش مکمل را بر صحنه مطالعات بازی می‌کنند.

نظام‌های فرهنگی و تشکّل‌های اجتماعی، رویدادهای فرا زمانی و فرا مکانی نبوده و در خلأ نیز بنیاد و تشکّل نپذیرفته‌اند. همه تجربه‌ها، مشاهدات، مکاشفات و اشراقات عمیقاً روحانی بشری ما از مراتب متعالی تر وجود نیز با شرایط تاریخی، زمینه‌های فرهنگی، ذهنیت، زبان و مقتضیات وجودی و محیط و فضای مدنی و معنوی که در آن زیسته و اندیشیده‌ایم در تنیده و افق گشوده و آشکار و پان شده‌اند. فرهنگ‌ها، جامعه‌ها و جمعیت‌های بشری در هر دوره‌ای در هر کجا تشکّل و بنیاد پذیرفته و بسط و توسعه

یافته و بالیده و سرانجام دستخوش رکود شده و با افول رفته و فرو پاشیده و تجزیه و یا آنکه در دیگری مستحیل شده‌اند از فقر و غنای منابع و شرایط و امکانات طبیعی و عوامل زیست محیطی، سخت تأثیر پذیرفته‌اند.

وحدت ارگانیک یا انداموار تاریخ آدمی مانع تنوع فرهنگی و تکثر اجتماعی و تلون سنت‌ها و تضاید سبک‌ها و روش‌ها و منش‌ها و کنش‌ها و کردارها و رفتارها و تفاوت ذوق‌ها و تباین ذایقه‌ها و تقابل انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و تنازع باورها و ارزش‌ها نشده است. متغیرهای زمانی و مکان، دخالت جدی و نقش مؤثر در همه موارد یاد شده داشته است. لکن عالمان طبیعت وقتی از تعمیم و قانون و با قوانین کلی و جهان شمول استنتاج و استخراج شده از پیکر داده‌های تجربی سخن می‌گویند، مرادشان قوانین کلی و جهان شمولی است که صدقشان را فارغ از زمان و مکان به تجربه می‌توان محک زد و در پوته اثبات یا ابطال نهاد. منابع باستان‌شناختی به دلیل مکان و زمانمند بودنشان مجال استخراج گزاره‌های تعمیمی و قوانین کلی و جهان شمول فارغ از قیوداتی را که زمان و مکان بر سر راه باستان‌شناسان می‌نهند، نمی‌دهند، به همین دلیل نیز وقتی دیوید کلارک (D.L. Clarke, 1968, 1978) در باستان‌شناسی تحلیلی خود بر این نکته انگشت تأکید می‌نهد که به جای استفاده از واژه «همه» و «هیچ» در گزاره‌های تعمیمی باستان‌شناسی درست‌تر این است که از واژه «برخی» و «پاره‌ای» استفاده شود. مراد او این بود که منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان علی‌رغم خصلت مادی‌شان از قابلیت تجربی یا مشاهده و آزمون‌پذیری کمتری در قیاس با ماده‌های خام طبیعی یا پدیدارهای طبیعت برخوردارند. هیچ رویداد تاریخی یا پدیده فرهنگی از آن جهت که فارغ از زمان و مکان قابل تصور نیست، مشاهده و مطالعه آنها نیز ضرورتاً در چنین چارچوب با قاعده و قالبی صورت می‌پذیرد. همین قاعده و قالب‌های زمانی و مکانی است که استخراج گزاره‌های تعمیمی و جهان شمول را از پیکر داده‌های فرهنگی و شواهد باستان‌شناختی دشوار کرده و موانع و محدودیت‌های جدی را بر سر راه باستان‌شناسان می‌نهد. معضل تغییر شکل‌پذیری (transformation) منابع باستان‌شناختی،

خروج آنها از چرخه فرهنگ و غیر کارکردی (non functional) و تهی شدن معنای آنها که در موردشان سخن بسیار گفته شده است از جمله موارد مهم دیگری است که محدودیت‌های تجربی باستان‌شناسی را به لحاظ موضوعی دامن زده و موانع و دشواری‌های جدی را بر سر راه باستان‌شناسان نهاده است.

نتیجه:

باستان‌شناسی از جمله دانش‌های بغایت پیچیده، چند رگه و چند تباری برآمده از مقتضیات شرایط جدید تاریخی و اندیشه ناآرام، عقلانیت بیقرار و مدنیت ملتهب و ارزشهای شکننده زمانه‌ای است که اینک همه فرهنگ‌ها، جامعه‌ها، جمعیت‌ها و سنت‌های فکری اعم از بومی و رومی، شرقی و غربی و شمالی و جنوبی بر خوان ضیافت دستاورهای آن گردآمده و حضور دارند. معضل تجربه و تعلیل و حدود آن در باستان‌شناسی و با درجه و دامنه مشاهده و آزمون‌پذیری منابع مورد مطالعه باستان‌شناسان از جمله مسئله‌ها و مباحث فوق‌العاده مهم در حوزه فلسفه و معرفت‌شناسی و همچنین باستان‌شناسی نظری است که هم به لحاظ موضوع شناختی یعنی نوع موضوعاتی که باستان‌شناسان با آن رویارویند قابل بررسی است، هم آن‌که به لحاظ روش شناختی و نوع مسئله‌های ریز و درشت و فرضیه‌های خرد و کلان مطرح شده در باستان‌شناسی می‌تواند مورد نقد، تحلیل و داوری قرار گیرد.

در نوشتاری که از محضر خواننده گرامی گذشت حدود تجربه و محدودیت‌های تجربی دانش باستان‌شناسی تنها به لحاظ موضوع شناختی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است؛ البته نه در همه ابعاد و به تفصیل بلکه تنها به جنبه‌های مهم مسئله و موانعی که شواهد باستان‌شناسی بر سر راه باستان‌شناسان به لحاظ تجربی می‌نهند پرداخته شده است. وقتی گفته می‌شود آگاهی و افق و با فهمی را که باستان‌شناسان از گذشته به وساطت بازنمایی مجازی شواهد در اختیار ما می‌نهند و دریافت آنها از ماده به مثابه مدرک و سند برآمده از مقتضیات و شرایط عصری است که تفکر باستان‌شناسی

در آن در خطوطی مشخص حرکت کرده است و یا آنکه شواهد مادی گذشته به مثابه اموری جنبی مورد توجه و امعان نظر باستان‌شناسان قرار گرفته است، مراد این است که در هر دوره‌ای یا زمان خاصی اشیاء زیادی وجود داشته و از میان رفته و چیزی از آنها بجای نمانده و یا آن که مجاری ورودشان به روی تفسیرهای ما بسته است. حال آن که انسان شناسان در قیاس با باستان شناسان این فرصت و امکان برایشان همواره وجود دارد که وارد منطقه بافت‌های زنده غنی و فعال فرهنگی شده و با مردمانی مواجه شوند که زیر سقف عالمی از مواد و ساخته‌های خود سکنی گزیده و حضور دارند. در مقابل باستان شناسان با شمار اندکی از قطعات بی‌سامان متعلق به عالمی رویاروی‌اند که از مدت‌ها پیش تجزیه شده و فرو پاشیده و تار و پودشان از هم گسسته و پراکنده شده‌اند. (J.C Barrett, 2001, 142-3) موارد یاد شده همه مهر تأییدی است بر محدودیت‌ها و کاستی‌های تجربی باستان‌شناختی به مثابه یک رشته و دانش تجربی. به رغم نارسایی‌ها و محدودیت‌های تجربی و ناکامی‌های معرفتی و موانع موجود بر سر راه باستان‌شناسان، لکن واقعیت این است که باستان‌شناسی بیش از آن که دانش روایت و حکایت و تعقل و تدلیل بوده باشد، دانش تجربه است و تعلیل. به این معنا که جنبه‌های تجربی آن بر ابعاد روایی و اضلاع عقلی آن سیطره سنگین داشته و سایه‌ای تاریک‌تر افکنده است.

منابع:

- 1- Barrett, J.C. 2001. *Agency the Duality of Structure and the problem of the archaeological record*. In Ian Hodder (ed) *archaeological theory today*, polity press 2001.
- 2- Binford, Lewis R. 1962. *archaeology as anthropology*. *American antiquity* 28: 217-25.
1965. *Archaeological systematics and the study of culture process*.

- American antiquity* 31: 203-10.
1968. *Archaeological perspectives*. In Sally R. and Lewis R. Binford (eds), *New perspectives in Archaeology*, 5-32. Chiago: Aldine.
1983. *In Pursuit of the past*. London: Thames and Hudson.
- 3- Clarke, D.L. 1968. *Analytical Archaeology*. London: Methuen.
1973. *Archaeology: The loss of innocence*. *Antiquity* 48: 6-18.
- 4- Davis, W. 1992. *The deconstruction of intentionality in archaeology*. *antiquity* 66: 334-47.
- ۵- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو: میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسن بشیریه، انتشارات نشرنی، تهران، ۱۹۷۹م.
- Foucault, M. 1977. *The archaeology of knowledge*, London: Tavistock.
- 6- Hodder, Ian. (ed). 2001. *archaeologicaltheory today*. polity: polity press.
- Hodder, Ian. Scott Hutson. 2005. Cambridge: Cambridge university press.
- 7- Preucel, R.W. Ian, Hodder. (eds) 1999. *Contemporary archaeology in theory*. London: Blackwell.
- 8- Schiffer, M.B. 1972. *Archaeological context and systematic context*, *American* 37: 156-65.
1976. *Behavioral archaeology*, New York: Academic press.
- 9- Smart, B. 1988. *Michel foucault*, London and New Yourk: rutledge.